



شهید قاسم سلیمانی

شهید ابومهدی المهندس

شهید مصطفی چمران

شهید اوداوبو انبلی

شهید حسن شامزوی

شهید حسن طهرانی مقدم

شهید حسین همدانی

شهید محسن آق‌زاده

شهید حمید شیرازی

شهید محسن حججی

شهید سیدمهدی باکچک

شهید عداد مغنیه

شیخ ابراهیم زکزاکی

دکتر رمضان عبدالله

سردار ابراهیم محمدرزاه

سیدحسن نصرالله

کلامی که غیرت جوانان خوزستانی را به جوش آورد

علی کبیانی درباره این عملیات توضیح داد: عملیات طریق القدس در آذر سال ۶۰ به وقوع پیوست؛ تا پیش از عملیات طریق القدس عملیات‌های دیگری هم داشتیم، ولی به این وسعت و به این بزرگی نبودند. ابتدای جنگ و در سال ۵۹ که دشمن هجوم آورد، از مرز چذابه وارد شدند و تا ۲۴ کیلومتری شهر اهواز هم پیشروی کردند؛ اول بستان را گرفتند و بعد هم سوسنگرد را محاصره کردند و خود را به نزدیکی اهواز رساندند؛ تصویرشان این بود که اگر مرکز استان را تصرف کنند، خوزستان را هم به دست خواهند آورد و بعد به سمت تهران پیشروی می‌کنند و کار نظام یکسره می‌شود اما به لطف خداوند و آن دم مسیحایی حضرت امام خمینی رحمت‌الله‌علیه‌ین خیال خام را با خود به گور بردند. دقیقاً همان شب که دشمن خودش را آماده کرده بود تا به اهواز حمله کند به حضرت امام می‌گویند که عراقی‌ها آمده‌اند تا نزدیکی‌های اهواز و قرار است حمله کنند. حضرت امام یک جمله می‌گویند که واقعا همین کلام نورانی‌شان در عمق جان‌ها نفوذ می‌کند و غیرت جوان‌های خوزستانی و اهواز را به جوش می‌آورد؛ ایشان می‌فرمایند: «مگر جوان‌های اهوازی مرده‌اند که عراقی‌ها بیایند اهواز را بگیرند؟» همان شب تعدادی از جوان‌ها جمع می‌شوند و دشمن را تا خود مرز دویاره به عقب می‌رانند. فرمانده این جوان‌ها شهید بزرگوار غیور اصلی بود که اتفاقاً ایشان از نظامی‌های زمان شاه بودند ولی با شناخت امام متحول می‌شوند و به نیروهای انقلاب می‌پیوندند. همان شب شهید غیور اصلی با تعدادی از جوان‌های اهواز که برخی از آنها از بچه‌های مسجد جزایری هم بودند مثلاً شهید جواد داغری، سید حمید سید نور… به دشمن پیشروی می‌برند و دشمنی که حدود ۱۰۰ کیلومتر پیشروی کرده است از حمیدیه تا خود چذابه یک شبه مجبور به عقب‌نشینی می‌شود. البته هلیکوپترهای هوانیروز هم کمک کردند و الان شما بروید در زمین‌های منطقه،تانک‌های دشمن را آنجا می‌بینید که منهدم شده‌اند به عنوان نماد گذشت‌اند یعنی می‌خواهم بگویم تا آن زمان ما عملیات بزرگ تا عملیات طریق القدس نداشتم عملیات‌های بود در حد یک ضربه زدن به دشمن بود و یک تلفات گرفتن از دشمن بود و به عنوان یک عملیات وسیع نداشتم.

اولین عملیاتی که به نسبت یک مقداری منسجم بود، همین عملیات طریق القدس بود. چرا ما روی طریق القدس تاکید می‌کنیم؟ چون عملیات طریق القدس عملیاتی بود که هسته اولیه یگان‌های سپاه شکل گرفت، یعنی تا قبل از طریق القدس چیزی به عنوان یگان سپاه، لشکر، تیپ و… نداشتم که به عنوان رسمی ثبت و سازمانی شده باشد.

اولین عملیاتی که ابتدا شکل گرفت حضرت امام پیام دادند حصر آبادان باید شکسته شود. و عملیات ۵ مهر عملیات ثامن‌الامنه انجام شد آن هم در زمان خودش عملیات مهمی بود ولی بارهم هسته‌های سپاه به عنوان تیپ و سپاه شکل نگرفته بود، وسعت منطقه شان هم خیلی کمتر بود در محدوده جاده آبادان اهواز بود. عملیات طریق القدس از این‌ن لحاظ که اولین عملیات بود که در این وسعت با این همه هماهنگی در این منطقه وسیع عملیات داشت بسیار حائز اهمیت به شمار می‌آمد. قبل از آن شما نگاه کنید در منطقه سوسنگرد مناطقی بود که عراقی‌ها دو بار حمله کرده بودند و سوسنگرد را محاصره کرده بودند؛ یک بار کاملاً وارد شدند و به قول معروف برای خودشان تشکیل‌ات درست کرده بودند، تا جایی که فرماندار و شهردار گذاشته بودند و از طرفی بستان را هم تصرف کرده بودند. شهر بستان حدود ۱۴ ماه در تصرف دشمن بود و مردم منطقه به عنوان اسیر در شهر بودند. بستان برای دشمن اهمیت سوق الجیشی داشت چون دروازه ورود به اهواز و مرکز استان بود و عملیات طریق القدس هم در این منطقه اتفاق افتاد. تا قبل از طریق القدس، چنین سوسنگرد یک جبهه سپاه فعال بود، یعنی یکی از جبهه‌های بود که همین الان خیلی از فرماندهان سپاه و فرماندهان جنگ از دل جبهه سوسنگرد آمدند بیرون؛ سردار جعفری، شهید بقایی، سردار غلام‌پور و سردار شهید علی هاشمی اینها همه از دل سوسنگرد بیرون آمدند و شاخص شدند. جبهه سوسنگرد جبهه بسیار فعالی بود، بعد از این که تعدادی از بچه‌های مسجد جزایری وارد این جبهه شدند اولین گروه‌های شناسایی در جبهه سوسنگرد شکل گرفت. یعنی تا قبل

از آن چیزی به نام دسته یا گروه شناسایی نداشتم که در منطقه مشخص شده باشد و کامل و منسجم کار نکنند. کار شناسایی دشمن، کار بسیار سختی است. شما باید بروید نزدیک دشمن در دل دشمن بروید، برای خودش یک عملیات بود چون می‌رفتید در دل دشمن و باید شناسایی می‌کردید که دشمن چه داره چه ندارد و چه تعداد هستند، از کجا می‌شود به آنها دسترسی داشت. اولین گروه‌های شناسایی از بچه‌های مسجد جزایری در سوسنگرد شکل گرفت و کارش شناسایی منطقه بود که منجر شد به چند عملیات قبل از طریق القدس که یکی از آنها عملیات امام مهدی که اواخر اسفند سال ۵۹ انجام شد و دیگری عملیات امام علی‌علیه‌السلام که در اردیبهشت سال ۶۰ رخ داد.

این عملیات‌ها است از حمیدیه تا خود چذابه منطقه سوسنگرد که در تصرف دشمن بود، آزاد شود. همه اینها مروه فدائکار‌های رزمندگان و به ویژه بچه‌های مسجد جزایری بود که همه‌شان با همدیگر وظیفه‌شان شناسایی منطقه بود. اینها شروع کردند به کار کردن و خیلی زحمت کشیدند. ما در هر یک از این عملیات‌ها از بچه‌های مسجد شهید می‌دادیم. شهید آلوگردی قبل از عملیات طریق القدس بود، شهید محمد کیوان، حسین بهرامی، قدیریان… همه اینها به عنوان نیروهای شناسایی در منطقه کار می‌کردند. بعدا همین بچه‌ها کارشان گسترش پیدا کرد و تمام منطقه سوسنگرد را پوشش دادند.

همان گونه که اشاره شد عملیات طریق القدس به عنوان اولین عملیاتی بود که یگان‌های سپاه شکل گرفت. تیپ کربلا، تیپ امام حسین، تیپ عاشورا اینها آن زمان شکل گرفتند که بعد از همه اینها تبدیل به لشکر شدند و اولین پیش بردند.



دستاوردهای چشم گیر

جواد شالباب، از دیگر رزمندگان عملیات طریق القدس هم گفت: روز هفت آذر سال ۶۰ یسود که خبر انجام عملیات طریق القدس به گوشم رسید. با چند نفر از بچه‌های مسجد جزایری قرار گذاشتم که راهی سوسنگرد شویم. فاصله ما تا سوسنگرد حدود ۵۰ کیلومتر بود. به همراه فرهاد شیرازی که دنبال محمدرضا حسن زاده رفتیم. خانواده محمدرضا همه جوهر هوای رزمنده‌ها را داشتند و در زمان فعالیت‌های انقلابی هم همیشه در خانه‌شان به روی بچه‌های مسجد باز بود. به دعوت مادر محمدرضا حسن زاده آن روز تهار را منزل شان در نماز شب شهره خاص و عام بود.

ظهر فردا، نماز جماعت را به امامت حاج آقا ترابی خواندیم؛ بعد از نماز جماعت آقای صادق کرمانشاهی درباره رشادت‌های اباعبدالله الحسین علیه‌السلام سخن گفت و بچه‌ها، های‌های گریه می‌کردند. بچه‌های مسجد جزایری واقعا مجروح بودند. در هر منطقه‌ای که حضور داشتند نمی‌گفتند فلان یگان، می‌گفتند بچه‌های مسجد جزایری و معروف بودند. همه بچه‌ها دوست و رفیق و همدم همدیگر بودند ولی بعضی‌ها ارتباط نزدیک تری با هم داشتند. مثلاً شهید محمدرضا حسن زاده و شهید سعید درفشان خیلی با همدیگر دوست بودند. بعد از نماز بچه‌ها مشغول وداع شدند و صحنه‌های بسیار نابی رقم خورد که همه ما را متاثر کرد.

فرهاد شیرازی و حمید رضایی و منصور بنی نجار و فضل الله صرامی پیش از عملیات

آذرمه سالاروز انجام عملیات «طریق القدس» با رمز «یا حسین(ع)» در سال ۱۳۶۰ است. عملیاتی که معمار کبیر انقلاب اسلامی آن را «فتح الفتوح» نامیدند.

از جمله اهداف عملیات طریق القدس می‌توان به قطع ارتباط دشمن از شمال به جنوب که با بسته شدن تنگه چذابه تحقق یافت و آزاد کردن شهر «بستان» که عراق یه‌ویژه شخص صدام به هنگام اشغال آن تبلیغات بسیار وسیعی را در سطح بین‌المللی به راه‌انداخته بود، اشاره کرد. در زمانی که عملاً طرح‌ریزی عملیات برای آزادسازی سرزمین‌های غرب سوسنگرد و شهر بستان در اواسط مهر سال ۱۳۶۰ آغاز شد، از عنوان طرح کربلای یک برای اسم این عملیات استفاده می‌شد. اما به محض آغاز اجرای عملیات، نام طریق القدس برای آن برگزیده شد. با توجه به اینکه در آن ایام، دولت عربستان در پی برگزاری کنفرانس «فاس» با حضور سران کشورهای اسلامی به منظور پرداختن به مسائل فلسطین بود و بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران، نتیجه عملی این همایش را حمایت از رژیم صهیونیستی و تضعیف عملی فلسطینی‌ها ارزیابی می‌کردند، بنابراین نام این عملیات، «طریق القدس» گذاشته شد تا نشان داده شود که سرزمین‌های اشغالی فلسطین، فقط با برگزاری جلسه و همایش و یک نشست و پرداخت آزاد نمی‌شود، بلکه با انسجام ملت فلسطین و با انجام یک سلسله عملیات نظامی از سوی کشورهای اسلامی، می‌توان امید داشت تا سرزمین‌های فلسطین از چنگال اسرائیل، آزاد شوند.

نقش تاثیرگذار رزمندگان خوزستانی و به ویژه برادران مسجد جزایری اهواز و شهادت تعداد زیادی از آنها در این عملیات ما را بر این داشت تا به سراغ حاج علی کبیانی و حاج جواد شالباب که دو تن از رزمندگان سال‌های غرور آفرین دفاع مقدس بودند برویم و شرح این عملیات را از زبان این دو بزرگوار بنویسیم.

فتح الفتوح رزمندگان در عملیات طریق القدس

سیمیه همت‌پور



ماندیم و پس از آن با جمعی از بچه‌های مسجد جزایری به سمت سوسنگرد حرکت کردیم. فرهاد شیرالی مسئول شناسایی آنجا بود، حمید رضایی و حسین احتیاطی هم همین طور. این‌ها کاملاً منطقه را می‌شناختند و از زیر و بم آن آگاه بودند. تپه و کوه به آن شکل نبوده، از سوسنگرد که به سمت بستان می‌آیم زمین تخت‌تر می‌شود و کفی، بعد راهی و جایی که شما می‌خواهید پوشش و استتار بدهید، نیست و بچه‌ها از روی معبرهای کشاورزی که در آن منطقه بودند، آنها را انتخاب می‌کردند که ما از این معبر برویم و به منطقه برسیم.

کارهای شناسایی در منطقه را انجام داده بودند، بعد برای ما توضیح دادند که ما به هنت محجور تقسیم می‌شویم و هر کدام سمت معبری برویم. معبر که می‌گوییم به معنای آب رو هست، چون منطقه سوسنگرد و هویزه یک منطقه کفی است و تپه و کوه به آن شکل نبوده، از سوسنگرد که به سمت بستان می‌آیم زمین تخت‌تر می‌شود و کفی، بعد راهی و جایی که شما می‌خواهید پوشش و استتار بدهید، نیست و بچه‌ها از روی معبرهای کشاورزی که در آن منطقه بودند، آنها را انتخاب می‌کردند که ما از این معبر برویم و به منطقه برسیم.

ما در منطقه سوسنگرد مستقر بودیم، از سوسنگرد به سمت هویزه که بابییم، یک جایی هست به نام امامزاده زین العابدین که ما آنجا مستقر شدیم و تیپ‌های دیگری که باما نبودند از سمت تنگه چذابه آمده بودند که بستان را آزاد کنند. هدف عملیات طریق القدس آزادسازی شهر بستان بود، ولی در کنارش زمین‌های دیگری هم بایستی از لوٲ عراقی‌ها پاک‌سازی می‌شد. بعد از نماز اعلام کردند که از هشت معبر باید وارد شویم. یک معبر ما بودیم یک معبر آقای کبیانی بود، یک معبر حمید رضایی بود، یک معبر حسین احتیاطی بود. من با فرهاد خیلی دوست رفیق بودم چون هم سنن بودیم و تابستان در کلاس‌های عقیدتی من و فرهاد و جعفر فلسفی و چند نفر دیگر باهمم بودیم برای همین گروه فرهاد شیرالی را انتخاب کردم و با او همراه شدم؛ برادران دیگری مانند سید فرهاد مرعشی، سید محمدرضا حسن‌زاده، مهدی قلعه تکی، مهرداد همت‌پور، منصور بنی نجار، علی بلک، فضل‌الله صرامی و صادق کرمانشاهی و رسول خمینی و چند نفر دیگر هم با ما بودند. باران نم نم می‌بارید، ما در عقب وانت نشسته بودیم و با لباس‌های خیس در آن سوز سرما به طرف خط مقدم می‌رفتیم. سیدمحمدرضا حسن زاده آیت الکرسی می‌خواند، مهرداد همت پور به همراه صادق کرمانشاهی دعای توسل می‌خواند. هر کس به نحوی خود را مشغول دعا و نیایش کرده بود. در آن تاریکی گاهی منور می‌زدند. تیربار دشمن مرتب کار می‌کرد و تیرها به زمین اصابت می‌کرد. همه در یک سنگر جمع شدیم. فرهاد شیرالی بیرون رفت تا وضعیت را رصد کند.

ساعت دوازده شب بود و قرار بود عملیات در ساعات سنی دقیقه‌بامداد شروع شود. یک بی‌سیم پیدا کردیم و شروع کردیم بی‌سیم زدن به کانال‌های دیگر و دیدیم که آنها می‌گویند «یا حسین یا حسین» و فهمیدیم که رمز عملیات طریق القدس «یا حسین» است. فرماندهی عملیات آن شب را از یک طرف عزیز جعفری برعهده داشت و از طرف دیگر سعید درفشان بود. همه جا گل بود و بوتهین‌ها به سختی از گل جدا می‌شد. رگبار تیر و توپ و خمپاره لحظه‌ای قطع نمی‌شد. صدای گلوله‌ها را که از بالای سرمان می‌گذشت و هوا را می‌شکافت به خوبی احساس می‌کردیم. خمپاره‌هایی که شلیک می‌شد آنکرا خمپاره ۶۰ بود. خمپاره ۶۰ بردش خیلی کم است فرصتی برای جان پناه وجود ندارد، ترکش‌هایش هم خیلی ریز هست. صدای خمپاره را که شنیدم، یک دفعه یک چیزی انگار به من گفت که بیا جلو، آمدم جلو و دیدم که فرهاد شیرالی یک طرف معبر افتاده، فضل الله یک طرف نشسته و دستش

بچه‌ها شدم، بی‌درنگ من را در آغوش گرفت و هر دو اشک شدیم روی شانه‌های هم… او گفت که حسین احتیاطی شهید شده است. بعد از او علی‌رضا مسسرتی از راه رسید و رو به من کرد و پرسید: چرا صورتت خونی شده؟ ناگهان به خودم آمدم و دیدم تمام صورت و لباسهایم خونی شده است و من متوجه شده بودم.

هر لحظه منتظر رسیدن خبری از برادرانم بودیم. چند نفر در حالی که زخمی بودند آمدند و گفتند: حاج آقا مهدوی به شهادت رسیده است، در بهت و حیرت ایسن خبرها بودیم که حمید رضایی از راه رسید و گفت: سیدفرج سیدنور زخمی شده و در محاصره عراقی‌ها قرار گرفته‌است. تعداد زیادی از رزمنده‌ها هنوز برگشته بودند و من سرگشته و حیران شدم تا صبح را در سوسنگرد گذراندم تا اگر دوباره نیاز شد به خط بروم. چندین ساعت از اتمام عملیات گذشته بود و دیگر از برگشتن بقیه بچه‌ها امید شده بودیم. در اهواز مردم به خاطر پیروزی و بازپس گیری شهر بستان خیلی خوشحال و شادمان بودند.

چون دستاور‌های این عملیات واقعا چشم گیر بود؛ در این عملیات بستان به آزادسازی رسید و نتایجی همچون قطع ارتباط بین نیروهای دشمن در شمال غربی و جنوب غربی خوزستان، آزاد سازی ۷۰۰ روستای منطقه و ۵ پاسگاه مرزی، تصرف و تأمین تنگه چذابه، تأمین مرز مشترک و دسترسی به هورالویزه، پاک‌سازی ۸۰۰ کیلومتر مربع از لوٲ وجود دشمن به دست آمد.

پنج شب از عملیات گذشته بود که خبر دادند چند شهید در سردخانه بیمارستان هستند. من به همراه حاج صادق آهنگران به آنجا رفتیم تا شهدا را شناسایی کنیم. پیکر مطهر شهید شیرالی را دیدیم که آرام خفته بود. رو به حاج صادق



و این آخرین دیدار من با آنها بود؛ شهید سید محمدرضا حسن زاده، شهید همت پور… و من روی فرهاد را با چغیه پوشاندم تا کسی او را نبیند و با خاطر او متوقف نشود. سه نفر از برادران تخریب هم زخمی شده بودند. یکی از نیروهای بهداری را پیدا کردم و برای به عقب بردن مجروحان از او یاری گرفتم. برادران دیگر از همان محور حمله کرده بودند و من نمی‌دانستم که سرانجام عملیات به کجا رسیده است ولی میرهن بود که عراقی‌ها ضربه خورده بودند با این حال شلیک تیر و توپ و خمپاره همچنان ادامه داشت. به چهره معصوم فرهاد که صورتش رو به آسمان بود نگاه کردم. دست‌ی روی صورت نازنینش کشیدم و خون روی لب‌هایش را پاک کردم. منورها که در آسمان روشن می‌شد چهره آسمانی فرهاد روحانیت عجیبی پیدا می‌کرد آن قدر موهمانه چشم جسم بسته و چشم دل به سوری رب جلیش گشوده بود که در شرح آن صحنه واقعا عاجز و ناتوانم.

شروع به خواندن سوره حمد و آیت الکرسی کردم و فرهاد و صادق کرمانشاهی و فضل الله صرامی را روی برانکارد گذاشتم و رویشان پتو کشیدم. چند ساعت از زخمی شدن بچه‌ها می‌گذشت و هنوز به بیمارستان نرسیده بودیم به هسر والناریات بودی بالاخره حدود ساعات ۵ صبح به بیمارستانی سوسنگرد رسیدیم. بچه‌ها را تحویل دادیم و اسلحه‌های خودم و بقیه مجروحین را برداشتم و به عقب برگشتم. تنها و خسته و دل تنگ بودم… لحظات بسیار سختی بر من گذاشت تا بالاخره به مقر گردان رسیدیم. اولین کسی را که دیدم حاج مهدی شریف نیا بود با درمادگی و استیصال جو‌یای سرانجام عملیات و حال

صفحه ۷

دوشنبه ۱۴ آذر ۱۴۰۱

۱۰ جمادی الاول ۱۴۴۴ – شماره ۲۳۱۸۵



در منطقه‌ای که تحت محاصره عراقی‌ها بوده پیدا کرده است. من به همراه شهید سعید درفشان و شهید حمید رضایی و چند نفر دیگر به منطقه رفتیم و پیکرهای مطهر آنها را پیدا کردیم.

پس از ۲۵ روز نیروهای عراقی که فقط یک سسر پل جلوی رودخانه نisan برای‌شان مانده بود برای تثبیت بیشتر مواضعشان عقب‌نشینی کردند و به پشت رودخانه که یک مانع طبیعی برای آنها بود رفتند. شهید سعید درفشان، شهید حمید رضایی و من اولین افرادی بودیم که به محل شهادت بچه‌های مسجد رسیدیم. پیکر سید محمدرضا حسن زاده علی‌رغم اینکه مدت زیادی زیر آفتاب و باد و باران مانده بود کاملاً سالم بود و وقتی آن را بلند کردیم خون از بدنش می‌ریخت. انگشت دست راست شهید علم به حالت شلیک تنگ کلاش ثابت مانده بود.

وقتی برگشتم اهواز تشییع باشکوهی برای شهدای مسجد برگزار کردیم؛ شوری حسینی در شهر به پا شد… آنها رفتند ولی خون این شهدا درخت انقلاب را آبیاری کرد و امروز انقلاب اسلامی مروهن خون همین شهدایی است که نامشان بر تارک تاریخ این سرزمین می‌درخشد.

خاطرم هست که امام خمینی رحمت‌الله علیه که حسین احتیاطی شهید شده است. بعد از او علی‌رضا مسسرتی از راه رسید و رو به من کرد و پرسید: چرا صورتت خونی شده؟ ناگهان به خودم آمدم و دیدم تمام صورت و لباسهایم خونی شده است و من متوجه شده بودم.

هر لحظه منتظر رسیدن خبری از برادرانم بودیم. چند نفر در حالی که زخمی بودند آمدند و گفتند: حاج آقا مهدوی به شهادت رسیده است، در بهت و حیرت ایسن خبرها بودیم که حمید رضایی از راه رسید و گفت: سیدفرج سیدنور زخمی شده و در محاصره عراقی‌ها قرار گرفته‌است. تعداد زیادی از رزمنده‌ها هنوز برگشته بودند و من سرگشته و حیران شدم تا صبح را در سوسنگرد گذراندم تا اگر دوباره نیاز شد به خط بروم. چندین ساعت از اتمام عملیات گذشته بود و دیگر از برگشتن بقیه بچه‌ها امید شده بودیم. در اهواز مردم به خاطر پیروزی و بازپس گیری شهر بستان خیلی خوشحال و شادمان بودند.

چون دستاور‌های این عملیات واقعا چشم گیر بود؛ در این عملیات بستان به آزادسازی رسید و نتایجی همچون قطع ارتباط بین نیروهای دشمن در شمال غربی و جنوب غربی خوزستان، آزاد سازی ۷۰۰ روستای منطقه و ۵ پاسگاه مرزی، تصرف و تأمین تنگه چذابه، تأمین مرز مشترک و دسترسی به هورالویزه، پاک‌سازی ۸۰۰ کیلومتر مربع از لوٲ وجود دشمن به دست آمد.

پنج شب از عملیات گذشته بود که خبر دادند چند شهید در سردخانه بیمارستان هستند. من به همراه حاج صادق آهنگران به آنجا رفتیم تا شهدا را شناسایی کنیم. پیکر مطهر شهید شیرالی را دیدیم که آرام خفته بود. رو به حاج صادق

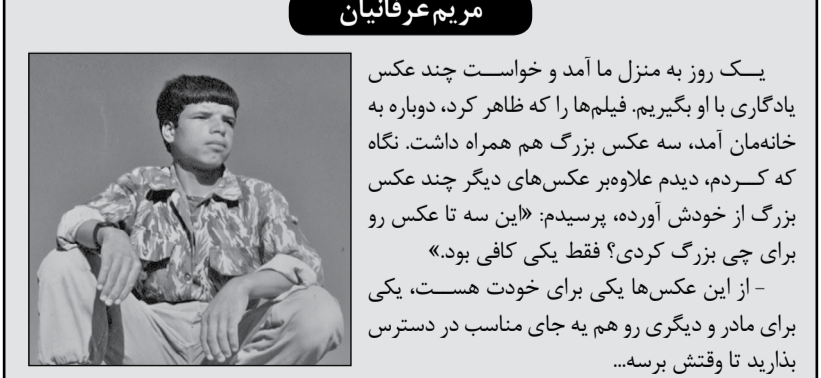
تبریک می‌گویم. مبارک باد بر کشور عزیز ایران و بر ملت شریف، رزمندگانی چنین قدرتمند و عاشقانی چنین محو جمال ازلی و سربازانی چنین دلباخته که شهادت را آرزوی نهایی خود و جانبازی در راه محبوب را آرمان اصیل خویش می‌دانند. افتخار بر رزمندگانسی که جبهه‌های نبرد را با مناجات خویش و راز و نیاز بسیار محبوب خود عطرآگین نمودند. فخر و عظمت بر جوانان عزیزی که در راهی قدم برداشته و پاسداری از مکتبی می‌کنند که شکست ناپذیری و سرتاپا پیروزی است. و ننگ و غرض و آبروی خود را می‌برند که پیروزیشان شکست و زندگیشان ننگ‌آفرین است.

این جانب از فرماندهان محترم و رزمندگان عزیز قوای مسلح نظامی و انتظامی، ارتش و سپاهی و بسیج مستضعفان و ژاندارمری و شهربانی و ششایر محترم و نیروهای نامنظم و مردمی متشکر و قدرانی می‌کنم. درود بر شما همه آنان که برای اسلام و کشور عزیز خود و من دویاره به سوسنگرد رفتم. حدود چهل روز از عملیات گذشته بود که یک روز شهید بقایی گفت: پیکرهای شهدای عملیات طریق القدس را

یک شهید، یک خاطره

سه عکس

مریم عرفاتیان



یک روز به منزل ما آمد و خواست چند عکس یادگاری با او بگیریم. فیلم‌ها را که ظاهر کرد، دویاره به خانه‌مان آمد، سه عکس بزرگ هم همراه داشت. نگاه که کردم، دیدم علاوه‌بر عکس‌های دیگر چند عکس بزرگ از خودش آورده، پرسیدم: «این سه تا عکس رو برای چی بزرگ کردی؟ فقط یکی کافی بود.»

– از این عکس‌ها یکی برای خواهرم هست، یکی برای مادر و دیگری رو هم به جای مناسب در دسترس بذارد تا وقتش برسه.

با تعجب پرسیدم: «یعنی چی که در دسترس بذارید؟»

گفت: «برای این که وقتی جنازه‌ام رو آوردن این عکس رو جلوی تابوت‌م نصب کنید.»

از این حرفش ناراحت شدم. ناراحتی‌ام که دید، ادامه داد: «خواهرم، شهید شدن ارزوی قلبی من است.»

همان عکس را جلوی تابوتش نصب کردیم.

خاطره‌ای از شهید احمد عطاردی
راوی: مریم عطاردی، خواهر شهید